

از سفر حج تا عرفان حج (نظیری نیشابوری)

رسول جعفریان*

چکیده

«نظیری» نیشابوری و گاه معروف به نظیری مشهدهی از شاعران برجسته نیمه دوم قرن دهم و دو دهه نخست قرن یازدهم هجری است. مکان تولدش روشن نیست اما وفاتش را میان ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۳ نوشته‌اند. وی سالها در ایران بود، به نقاط مختلف سفر کرد و عاقبت به هند نزد اکبرشاه و جهانگیر رفت. وی در سال ۱۰۰۲ به حج رفت و برگشت و سالهای پایانی عمر را در گجرات برای تجارت زندگی را سپری کرد.

از اشعارش چنین بر می‌آید که هرچند بر مذهب امامی است، اما در هند آن هم در دربار اکبرشاه و جهانگیر، تقیه می‌کرده و اشعاری برای خلفا سروده است. نظیری، قصیده‌ای دارد که در ایام عزیمت به مکه معظمه سروده است.

کلید واژه‌ها: نظیری نیشابوری، هند، گجرات، قصیده، مکه معظمه

ادبیات حج در شعر، بارها مورد توجه قرار گرفته است؛ این که شاعران، به چندین گونه به حج پرداخته‌اند. از سرودن منظومه در باره سفر حج، ابعاد عرفانی و حتی گزارش بناهای تاریخی حرمین، تا تأثیری که از سفر حج پذیرفته و در اشعار خود از انواع و اقسام سوژه‌های مربوط به حج و مظاهر و نمادهای آن در اشعار خود بکار برده و بهره گرفته‌اند. طبیعی است، حتی شاعرانی که به سفر حج نرفته‌اند، از برخی تمثیلات و استعارات در ارتباط با حج استفاده کرده‌اند، اما اگر به حج رفته باشند، می‌توان انتظار داشت که مطالب بیشتری در این باره بگویند.

محمد حسین، معروف و متخلص به «نظیری» نیشابوری (م ۱۰۲۲) زاده نیشابور یا جوین، و گاهی هم معروف به نظیری مشهدی [تذکره الشعراء مطربی سمرقندی، ص ۵۳۲] از شاعران برجسته نیمه دوم قرن دهم و دو دهه نخست قرن یازدهم هجری است. تولدش را کسی نمی‌داند، اما وفاتش را میان ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۳ نوشته‌اند. وی سالها در ایران بود، به نقاط مختلف سفر کرد و عاقبت به هند نزد اکبرشاه و جهانگیر رفت، جایی که در قیاس با حرمین، آن را هند جگرخوار می‌نامد. وی آنجا در خدمت سپهسالار عبدالرحیم معروف به خان خانان بود. در سال ۱۰۰۲ به حج رفت و برگشت و سالهای پایانی عمر را در گجرات برای تجارت [جهانگیرنامه، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۰۸] و زندگی سپری کرد و همانجا در ملکی شخصی اش مدفون شد [تذکره ریاض الشعراء، ج ۴، ص ۲۲۸].

دیوان وی یک بار توسط مظاهر مصفا (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰) و بار دیگر توسط محمدرضا طاهری (تهران، آگاه، ۱۳۷۹) منتشر شده است. ارجاعات ما در این نوشته، چاپ دوم است. اول بار که متوجه این دیوان شدم، دیدن نسخه‌ای از آن در کتابخانه مسجد اعظم بود. در آنجا دریافتم که اشعار در باره سفر حج دارد. جستجو کردم و چاپهای یاد شده را یافتم. عجالتاً نوشته کوتاه حاضر، به خاطر اشعاری است که وی در باره سفرش به حج دارد.

از اشعارش چنین بر می‌آید که هرچند بر مذهب امامی است، و اما در هند آن هم در دربار اکبرشاه و جهانگیر، جایی که در همین ایام، قاضی نورالله شوشتری [در سال ۱۰۱۹] را هم به جرم تشیع کشته بودند، تقیه می‌کرده است. از این رو، اشعاری برای خلفا دارد [ص ۴۴۱] وی در موارد متعدد در باره غدیر [۴۲۲]، ستایش امامان [ترکیب بند در مدح دوازده امام، ص ۵۰۰-۴۹۳] هم نقد خلفا و مرور بر رویدادهایی دارد که علیه امام علی (ع) تدارک شده است [ص ۴۴۲].

در اینجا، می‌گویم مروری بر آنچه وی در باره حج سروده داشته باشم
 نظیری، قصیده‌ای دارد که عنوانش چنین است: قصیده در ایام عزیمت مکه معظمه
 و وداع دوستان در نعت همان مقام علیه متبر که که مدیل به مدح ابوالفتح بهادر عبدالرحیم
 خان گفته شده:

ز هنر به خود نکنجم چو به خم می‌مغانی
 بدرد لباس بر تن چو بجوشدم معانی
 بتوجهم مدد کن به رهی روم که خواهی
 بقبولم آشنا کن به دری دوم که دانی
 به دری که چرخ و انجم دودش به سده بوسی
 به دری که عرش و کرسی سزدش به پاسبانی
 در خلد کعبه الله مخ کون و بیت اول
 بن بار و برگ عالم کف آب و عرش ثانی
 شده ضیف گاه جان‌ها به نزول وحی منزل
 به جهان رسیده نزلش ز نزول آسمانی
 ام شهرهای دنیا به سواد شهر اعظم
 رخ بوالبشر بسویش ز سرای ام هانی
 ز زلال خم قدح‌ها به صف عباد داده
 چه ز نرمش در آن صف بشمار جرعه دانی
 مه اگر مجال یابد که شود مقیم چاهش
 کندش ز جرم دلوی ز شعاع ریسمانی
 به مذاق حق شناسان کف آبش ار بسنجند
 ندهند لای زمزم بشراب ارغوانی
 شده مسجد مقدس، به همین گناه منسوخ
 که به کعبه معظم زده لاف هم قرانی
 به ته لباس مشکین چو به جلوه اندر آید
 ببرد هزار دل را به کرشمه نهانی
 به در و جدار بیتش همه هدیه‌های عرشی
 حجر فراش صحنش همه تحفه‌های کانی

همه باد پا سواران به رکاب بوسش آیند

که ز غایت تمکن نکند سبک عنانی [صص ۴۴۶-۴۴۵].

چنان که از مضمون و کلمات این اشعار بر می آید، یادی از برخی از بخش‌های مسجد الحرام، از جمله کعبه، زمزم، حجرالاسود و نیز اشارتی به سنگهایی که در مسجد بکار رفته شده است. همچنین مکه با تعبیر امّ القری یا به قول شاعر «ام شهرهای دنیا» یاد شده است. این اشعار، به تدریج روی به ستایش عبدالرحیم خان می آورد و در ادامه باز هم از تعابیر مربوط به حج استفاده می شود:

همه خسروان عالم به تو مفخرت نمودند ز جم و ز کی چه گویم تو به این و آن نمائی

همه قبله‌های باطل تو چو کعبه المعظم همه وحی‌های ناسخ، تو چو سبعة المثانی

پس از آن، باز قصیده‌ای «در راه مکه مشرفه» سروده که در ستایش آن مقام علیه متبرکه، یعنی مکه، و همین‌طور نعت رسول ﷺ دارد و سپس و باز به سراغ عبدالرحیم خان می رود [ص ۴۵۴]. در این قصیده، چنان از دریا و کشتی و ناخدا سخن می گوید که گویی مربوط به سفر دریایی او برای حج است، و آنگاه و به تدریج به سراغ کعبه می آید:

ناخدا گو هر چه اسبابست در دریا فکن ناخدا گو هر چه اسبابست در دریا فکن

کشتی ما را به ساحل می برد بی لنگری کشتی ما را به ساحل می برد بی لنگری

می برد از سر خیال سجده‌اش مستکبری می برد از سر خیال سجده‌اش مستکبری

آنکه چرخ مغفرت را کرده راهش آنکه چرخ مغفرت را کرده راهش

همچو ایمان در رهش لیک گفتی خطبه‌اش را جز رسول الله نمی زبید خطیب

خطه‌ای را کاندرو معراج کردی منبری

جالب است که در این اشعار، نجف و کعبه و مدینه گاه با هم می آیند:

بر بساط مصطفی رفتن به پا عصیان بود تا نجف از کعبه خواهم کرد جهت گستری

ای نجف جذبی که بسیار آرزومند توام ای مدینه شفقتی بی ندارم صابری

عاجزم، از چنگ این هند جگر خوارم بر آر یا رسول الله مسلمانی ز کافر می خری

چنان که پس از این خواهد آمد، او و احتمالاً همراهانش در سفر حج، مورد حمله غارتیان قرار می گیرند و اینجا هم به آن اشاره می کند:

موسم حج است و زاد ره به غارت داده‌ام / بر سر ره کرده بی زنجیر بندم مضطری
 مهدی پر ضبط حیدر صولتی بیرون فرست / کعبه را ره می‌زنند این کافران خیبری
 حدت الماس طبع نقد بیرم خان کجاست؟ / کعبه را مفتاح باید ذوالفقار حیدری

[ص ۴۵۶ - ۴۶۰].

از این پس همان ذیل قصیده است که در ستایش عبدالرحیم خان سروده شده است. گفته آمد که در این سفر، گرفتار مشکل غارتیان شده و سارقان اموال او و همراهانش را دزدیده‌اند. قصیده‌ای که در راه مکه معظمه بعد از غارت سارقان نوشته و به مدح نواب محمد عزیزاعظم خان پرداخته، مطالبی در این باره دارد و به جنبه‌هایی از سختی راه، نیت صادق و پاک، و جنبه‌های معنوی سفر می‌پردازد. در عین حال مصیبت غارت‌زدگی در راه و درخواست کم از محمد عزیزاعظم خان، نکته مؤکد اوست. اشعار انتخابی ما از این بخش اینهاست:

کس به مشهد پروانه‌ام نماید راه
 که خون بَسْمَل من نیست زیب این درگاه
 به دست و خنجر او صد هزار اسماعیل
 به خون خویش نویسند: عبده و فداه
 یکی ز قافله پس مانده از دلیل ضعیف
 یکی به بادیه گم گشته از قیاس تباه
 به حسن غارت خود ناز بیشتر دارم
 ز چشم شوخ که ره می‌زند به حسن نگاه
 بنه کلاه و کمر گر سر سفر داری
 که راه سخت مخوفست و روز بس کوتاه
 متاع بتکده داری به سوی کعبه مبر
 سر معامله داری ز حج قبول مخواه
 به سیر مروه و طوف مدینه مشتاقم
 کجاست جاذبه ای؟ یا رسول! واشوقاه
 گرم به مخلب طایر توان برون آورد
 ز چنگ هند جگر خواره یا نبی الله

سبک عتاب شفیعاً! گران خطا بخشا
 که هست مهر تو طاعت فزای و عصیان گاه
 بضاعت ره دین داده‌ام به غارت کفر
 ز من مربّی دین را که می‌کند آگاه
 ستون شرع محمد عزیز اعظم خان
 پناه دین نبی پاش دار قول الاه
 به خوف گاه نبوت حمایت تو رسید
 و گرنه یوسفش افتاد بود اندر چاه
 ز بی بضاعتی خود چنان هراسانم
 که بهر توشه ره باز کردم از درگاه
 به سیل مرحمت از خاک ذگتم بردار
 که همچو ماهی عطشان فتاده‌ام در راه [۴۲۵- ۴۲۷].

نظیری سروده‌هایی از خود را با اشاره به سفر حج، عنوان زده و معمولاً در سه بخش، یاد از حج و مظاهر آن، نعت رسول و مدح خان خانان یعنی همان سپهسالار عبدالرحیم سامان داده است. مثلاً می‌نویسد: ایضا این قصیده بعد از مراجعت مکه معظمه به هندوستان در نعت سید المرسلین، مذیل به مدح ابوالفتح بهادر عبدالرحیم خان خانان فیاض گردیده، مطلع اول در تعریف بهار. [۴۱۵] در همین قصیده می‌توان تأثیر حج را بر برخی از اشعارش دید:

عید تو پر شور و شوق، ما همه قربان او
 کعبه تو پر صنم، ما سگ دربان او [۴۱۷].
 در مطلع چهارم این قصیده گوید:
 وادی یشرب کجاست؟ آه ز حرمان او
 دامن دل می‌کشد خار مغیلان او
 تا راه او دیده‌ام یک دم آرام نیست
 نعل در آتش نهد ریگ بیابان او
 بسمل آن روضه‌ام زاوّل شب تا سحر
 دل به شیخون برد یاد شبستان او [۴۱۸]

در میان ترکیب بندهای نظیری، ترکیب بندی دارد که «حین وداع و معاودت از مکه معظمه به هندوستان» سروده و علی‌الرسم خود، علاوه بر حج، در نعت رسول و سپس مدح عبدالرحیم خان هم اشعاری سروده است:

شب گلایی بر رخ خوابم ز چشم تر زدند
 از سجود درگه عشقم گلی بر سر زدند
 اول شب بانگ نوشانوشم از ذرات خاست
 تانندای الصلاة آمد همه ساغر زدند

قبله کردم قصد در چشمم در ترسا نمود
 از نم میزاب و تار سیخه حاجت خواستم
 گر شدم مجنون ز حرفم داستانها ساختند
 بولهب از کعبه، ابراهیم از بتخانه خاست
 هر کجا رفتم به دوش روزگارم بار بود
 گر کشم از مکه سر، ترسانم از کردار خویش
 کعبه است اینجا ملک حیران کار افتاده است
 دیده‌ام را از جمال کعبه بینا کرده‌اند
 خوش تماشا بیست گیری سجده می‌آرد به دیر
 برهمن گویا همی سوزد که هر سو در منا
 آتشین پای ز وادی می‌رسد اندر حرم
 از گل و آتش فرح می‌بارد این آن خانه است
 بوسه بر سنگ سیاه او به گستاخی مزین
 قتل اسماعیل رمزی بود این افشاگران
 کعبه را مستانه لبیک آرم از میقات عشق
 عشقم از کوی بیرون آورده از بس تنگیش
 کعبه بستم نقش بر رویم بت آزر زدند
 قرعه بر شطّ شراب و بر خم کافر زدند
 ور شدم منصور دارم بر سر منبر زدند
 واژگون نعلیست هر جا گونه دیگر زدند
 کعبه را محمل کجا بر ناقه لاغر زدند
 طیرانش سنگ عبرت پیل را بر سر زدند
 آسمان را در گل این خانه بار افتاده است
 توشه راه خراباتم مهیا کرده‌اند
 دامن عرش و نقاب کعبه بالا کرده‌اند
 آتشی از خون بسمل بر سر پا کرده‌اند
 ریگ‌ها را سایه پرورد مصلا کرده‌اند
 کش خضر سقا و ابراهیم بنا کرده‌اند
 مردمان دیده را زین سرمه بینا کرده‌اند
 لوح صحرا را به خون کشته انشا کرده‌اند
 کز الستم هم به این لبیک گویا کرده‌اند
 کعبه را گه قبله گاهی دیر ترسا کرده‌اند

[۴۸۳- ۴۸۴]

و در بندی دیگر از همان ترکیب بند:

تا زمین شد مولد و مأوای خیر المرسلین
 صد شرف در منزلت بر آسمان دارد زمین

و در بندی دیگر:

ما به جانان بسته ایم احرام از میقات عشق
 کعبه ما قبله گیر و مسلمان آمده

اشعار سپس به مدح خان خانان می‌رود:

هر که رخ تابد از این دولتسرا گمراه باد

کعبه هم لیبیک گوی خاک این درگاه باد! [۴۸۸ - ۴۹۰].

در انتهای دیوان، ترجیع بندی با عنوان «در راه مکه» دارد که آشکار است، از سروده‌های این سفر است. این شعر بیشتر عارفانه و از آثار منظوم بسیار زیبا برای انعکاس روحیات یک مسافر حج توسط شعر ایرانی است. مفاهیمی که در آن بکار رفته، و ترکیباتی که با این مفاهیم و کلید واژه‌ها دارد، بدنه ادبیات عرفانی حج را هدف گرفته و در این زمینه، نوآوری‌های جالبی دارد. طواف، و کعبه، و خار مغیلان و بادیه و دلیل و زمزم و سقا و هر کلمه‌ای که توانسته در این اشعار جای داده و از آنها به استخراج معانی عرفانی و اخلاقی پرداخته است:

کشتی تن شده طوفان زده عصیانم

وای من گر به حمایت نرسد غفرانم

صد قربانگه عشق به قفا ماند کجاست؟

کعبه گردی که به تقصیر کند قربانم

سبل گمرهی از دیده سعیم نرود

تا خسک روب مغیلان نشود مژگانم

آخرای کعبه دلیلی که به جایی برسم

دردمندم مددی تا به دوایی برسم

به درت گر نرسم بر سر ره خاک شوم

تا به آن سده مگر از کف پایی برسم

کوشش ای ناقه توفیق که دلگیر شدم

تا ازین تنگی راحت به فضایی برسم

استخوان آب شد ای وادی سوزان به تنم

کی به سقای دل تشنه همایی برسم

رهزنی کو؟ که متاع عمل از ما ببرد

مایه طاعت سی ساله به یغما ببرد

کافر م سازد و از نو دهم ایمانی
 به در کعبه ام از خانه ترسا ببرد
 ای خدا شعله شوقی ره امید مرا
 که در این بادیه سرما ید بیضا ببرد
 دل عفاک الله ازین بیش جنون ده به شتاب
 طیّ میقات کن و زود حرم را دریاب
 بر در کعبه ذلیم اثری واحزنانه
 در راه مکه فقیرم مددی یا اصحاب
 وقت احرام شد و طیّ مراحل باقیست
 گرنه توفیق شود کار خرابست خراب
 ای حرم، ای کششت سلسله گردن دل
 حسبّه الله از آواره خود روی متاب
 حجر الاسود تو مردمک چشم جهان
 طوق زرین درت حلقه گوش احباب
 نور در سینه ندارم که دلم سالوست
 این که قنديل حرم ساخته ام ناقوسست
 بر در کعبه زبانم به نیاز آمده است
 ورنه در قید صنم دین و دلم محبوس است
 من که قرب حجر الاسود و زمزم یابم
 ننگم از جام جم و مسند کیکاووسست
 یا نبی الله اگر بهره ز طوفت نبرم
 آه و صد آه که سود سفرم افسوسست
 سیل اشکم به زمین بوس دری می آید
 ناله راهی به امید اثری می آید
 تو دعا کن که درین بادیه سرگشته شوی
 هر قدم بر سر ره راهبری می آید

کعبه لبیک زد و کرد حرم استقبال
بی نوایی ز ره پر خطری می آید
ای شه مکّه به چوگان توجه کششی
به قدم گاه تو بی پا و سری می آید

و خطاب به رسول ﷺ:

مادر دهر پی عزّت تو خورده سداب
تا نبوّت چو تو فرزند نزاید دیگر
پیش ازین عهد که نام تو نمی برد خطیب
هیزم شعله آتشکده می شد منبر
گر تو دامان شفاعت به میان بر نرنی
گرد اندوه نشیند به جمال کوثر
یا رسول مدنی چشم شفاعت بگشا
از در روضه به خاک سر کویت بنگر
این سیه نامه که بر خاک ره افتاده تست
می رسد از حرم کعبه که سجاده تست
این خطا پیشه که رد ساخته امت تست
چاکر اوست اگر اجره خور همت تست
خواجه در خانه تاریک تو را نتوان دید
در دل افروز چراغی که دلم خلوت تست
من خود از شرم گنه، نام شفاعت نبرم
لیک در حشر شود گفته که از امت تست
نامه ام گرچه سیاهست خطی هم ز نجات
بر میانم ز نشان کمر خدمت تست
ای پناه سخن از لطف بیان، تعلیمی
که «نظیری» به سخن آمده مدحت تست
عاصیانیم به درگاه تو آورده پناه
چشم رحمت ز تو داریم حکایت کوتاه [۵۲۲-۵۲۷]